

امیر اسیر شاهنامه

سلطنت معذور داریم چه که با وجود پر سپر صغیر اسن با بلی مشکفل امیر شاه شاهی شدن مستخر از باب جاه نواز بود
و شانه از اشارت جاپون ما تجاوز نمایند و کرامت و فیه با خبری بر میان بسته از شاه پاره مستقیم انقیاد و در
بر شاه عدول و انحراف نوزید در ان شهاب از قاصد ان سیر رقرار از پیش شاه برهان و راجه علیخان
آمده جبهه اخلاص و جودیت بر استان استان منبت نهادند و نامهای ایشان را بمقربان درگاه رسانیدند
و انجا مندرج بود که شکر قدم بجا آوریم و بشارت توبه و القات اخترف بکس رسانیدیم اعدای بد کمال
قرین غم و لطمه دیدند و مخلصان و کیمتان شادمان و خوشگشتند از نایبگی که عماله اوقت بر شکر کشته جاپون
اعلی مرتب کشته این است که از امرای برار خصوص جاکیر خان حبشی با تابعان او اظهار اخلاص و اطاعت کرده
اراده دارند که باین دوستان ملحق شوند لیک از جانب احمد نکر جاسوسان متواتر میرسند و میرسانند که
جامخان سارنفر و براق شکر کرده میباید که در کاب اسمعیل نظام شاه متوجه برار کرد ازین است بعضی از امرای
الضوب و دودال کشته اراده و نیت خود را بتجلیل بطور نیرسانند و بوارث ملک نه پیوسته توقف گویند
دارند اگر رایان فیروز ای است پادشاهی دوستانه منزل از شاه در کت پیشتر شود برانینه جامخان از خوف سپاه
عادل شاه منج و نیت برار کرده از احمد نکر قدم بیرون نخواهد نهاد و امرای برار یکبار مطمین از خاطر کشته شدن
و لشکر با او بپوست حضرت سلهانی رستم قبول برین التماس نیر کشید، مکتب جاپون از شاه در کت کت
قبضه دار سکنت که بر سر راه برار واقع است متوجه گردید و شاه برهان و راجه علیخان پیغام داد که بموجب
عزیزان پیشتر شدیم و با امرای برار در باب اطاعت بر شاه نوشتههای مقننای وقت در دست داریم مناسب
است که شما برود سپر برار آمد و هزارانمذ خود خوانید که بتوفیق الله غفریب از جامخان کسینه نشانی
بیوسن اما جامخان برین نکاشس و قرار داد و هفت کشته از انکه شجاع و مستور و تدبر بود مصارضه و مدافعه
پرده طرف بجز قرار داد بسیار، امیر الملکست حمدوی که سرشکر برار بود نوشت که سلاطین اطراف
بنا بر و امر مناجیه استیصال من شده نیر کی جبه پادشاهی و حیات دنیوی دویم دیدی که میبایستند که در
حمد و برار کشف فراوان رواج داده ام بر بزم زنده پس شرط مردمی و یکجندی است که در شجاع بر میان

تاریخ فرشته

۱۲۴

امرای برابر را به نفع که دانی و توانی و دلا سمانی و در برابر نشسته گذاری که بر شاه و داخل ملک برابر مقاله سیم روز دوم
 کرده و اگر راجه عینان با وطن شده با اتفاق در مقام سرکشی شوند شایز اعلام جنگ افراشته در لوازم و اسلحه
 اسمعیل نظام شاه تقصیر کنید که عقرب با دلاور خان صلح کرده بدو شما خواهم رسید انگاه بدلاور خان
 نامه فرستاده در باب صلح مبالغه و ابرام از حد برد و چون اثری بران مترتب گشت جانان خزان
 نظام مشایبه شاه اموال فراوان بر مردم قیمت کرده بمقتضای رز و سیم خاطر خاص و عوام را جذب کرده
 لشکر حوب و جنگی گرد آورده در ملازمت اسمعیل نظام شاه با بنگال قتال و جدال از احمد نگر کوچ کرده بستر
 بر چو تا مترجوب دار بنک روان شد و در صفت گروهی اردوی عادل شایب عیان عنایت را کشید مجدا
 کسان نزد دلاور خان فرستاد و ابواب نزع و زاری کشاده در تعلق و فروتنی تقصیر نگریده دلاور خان باز
 بر پنج اول دست رد بر سینه مذاکره و جاسانان در کار خویش سرسپه گشته در این اثنا خوشامد کویان راه
 سخن یافته بدلاور خان گفتند که جاسانان می خواهند که با جماعی از فرسده و بیان گیرند بیکل نایک دون در آید
 وان بر شایبخت باور کرده عنایت نمود که با اتفاق امرای کبار بر سر جاسانان رفته او را استیکر سازد
 و یا بگریزند منسار معان آن حال یکی از امرای جشی موسوم با بنگال خان از جاسانان بر شایبخت
 عادل شایب آمده و براق در بر کرده از عالم پناه مرخص گشته از راه بیرون خدمت بر شاه گشته کرد و جاسانان
 دانست که امر راه گیرند از دست روز بروز از دست او آیند شد بیشتر از پیشتر مضطرب گشته از آنها کوچ
 کرده و در میان تزدیکی میان کوهها و آب کند که جای مستکلم بود و ضبط لشکر می توانست کرده و آن
 و چون جاسوسان خبر کوچ بدلاور خان رسانیدند لوازم خرم از دست داده با خود خرم کرده که جاسانان
 بقصد فرار کوچ کرده است پس بی نگار از حضرت سیدنی رحمت حاصل کند یا انتظار وصول دیگر جاسوس
 در روزی که فرقه طریقه متحرفه بود بر سر جاسانان باسی برار سوار در قامت سخت و عزمی انکه سلاح کشند
 و اسلحه و جنگ نماید ایلغار برد و بعد از آنکه بدو سه گروهی لشکر خرم رسیده از دور خیمه و جنگاه
 بنظرش داده رسید که این اردوی کیت بعضی گفتند اردوی نظام شاه است و بعضی گفتند اردوی حلیه مایه

بخش سیم عادل شاه شاهانه

مقاله سیم روضه دوم

انجم جاء و تحقیق براق منجان ز مجواه بعنوان تعاقب جهانمان تا حوالی قصبه پانزی که از شاه درکت تا اینجا قریب
 بیست و یک روز است بر سیل تعجیل طے مسافت فرموده و از نیکو بخت روز میان جمان و شکر عادل شاه
 فاصله نهد و در بیچ مقام و موضعی از استماع تعاقب اسخترت توقف ننمود رای عالم آرا چنان قصدا فرمود
 که امرای برکی را که بیست هزار سوار داشتند جریدہ ساخته بر سیل الطیغاره بنال جمان نامزد کند تا تعجیل
 با و رسیده و اطراف اردویش تاحه از وصول آذوقه و طلق مانع آیند و هر جا فرصت یابند سرب و قتل قیام
 نموده چندان ذرا حمت رسانند که احوال و انصار او خائف و براسان کشته ترک جمراچی نمایند و بر شاه
 و راجه طلیخان را با سهل و جود قمع مینماید جمان مغرور و مغلوب کرده بعد از نامزد شدن امرای برکی شهنشاه
 عادل در کسارتی که غایت صفا و تراست داشت و باغات مرغوب از آن به غیره در منزل بسیار بود اما
 فرموده از نیمه خسرگاه زمین را رونق سپهر اخضر داد و چنان مقرر کرد که چون یقین نماید که می است چند روز
 در نزدیکگاه اینجا استراحت نموده پیشتر شود دلاور خان که خاک ابدار بر چهره دولت او راه یافته بود سعی کشت
 که روز دیگر از آنجا کوچ کرده تا حوالی کات رو بنیکیزد و بیچ جا مقام کند و این اراده چون باراده حضرت سلیمانی مطلق
 بود با هم پی بخاری و بی ادبی او لبریز کشت اسخترت در دفع استیلا و تسلط او کشیده اتصال او را بر میت عالی
 واجب کرده اند و با آنکه جمیع امر او خاصه خیل سطح و منقاد دلاور خان بود دست تو سل در امن الطاف غیبی محکم
 ساخته بغض نفس در حل آن عقده مشکل کشید و تدبیر در آن باب اندیشید چون بر توان از شکوۃ صواب اقتباس
 یافته بود چراغیان بارگاه تقدیر بر سر این تدبیر با نریب و زینت موافقت بر افروختند و زواجر و امیر امیران
 ما یقینہ اللہ لئن اقلنا تمسکنا برفوق پادشاه چرخ اقدار ایثار و تثار کردند و شرح این سخن چنین است که چون
 دناور خان در ضبط کوشید مردم محتمد خود را بر دامن پادشاه باز داشتند بود جمیع امر او منصب داران و
 دیوانیان را از خود کرد انجده حسدیرایاری آن نبود که عرض احوال بیاد شاه تواند نمود بنابراین دفع لوجب ظاهر حال
 فرموده حضرت سلیمانی بر الام ایام نافذ جام مصابرت می نمود و با امید حمایت الهی نفس غم از لوح خاطر سترده
 انتظار نظیف غیبی میکشید بیت وصال دوست طلب میکنی بلاکشش طیش که خار و کل

تاریخ مرثیہ

۱۲۵

ہمہ با یکدیگر توند بود کسی بکرن مقصود دست حلقہ کند کہ پیش تیر بلا ناسپرواند بود و چون در آن سفری بعد از مقالہ سیم روز دہم
دہی باکی او از حد گذشت و عدالت پناہ از افعال و اعمال ناشایستہ سابق و لاحق او بیشتر از پیشتر آزرده خاطر گشت و بہت
مدد دفع او حاضر کرد و بیہوش سروش آسانی دو نفر بہندہ می جہول کہ مدتہای مدیدہ در سرکار والدہ او بودند کسی ایشان را
نی شناخت نہمانی متوجہین الملک کنگانی کہ امیر الامرا بود فرستادہ از تسلط دلاور خان اطہار لغت فرمود الملکین
زبان بدعا و شاکوہ گفت کہ حضرت از اوضاع ناظرایم او دلگیر اند بہ بندگان کہ گاہ امر فرمایند کہ شر او را منفع سازد
و بعد از گفت و شنفت بسیار بوساطت آن دو نفر جہول مقرر چنان شد کہ حضرت وقت شب کہ دلاور خان در دیا
خود بخواب غفلت باشد سوار مرکب دولت کشتہ خود را بار دوی عین الملک کہ فاصلہ نیم کرورہ از اردوی پادشاهی
دور تر بود برسازند و عین الملک با دو نفر دیگر کہ علیخان و اکمنخان باشند بوجہای خود مستعد قتال دلاور خان
گشتہ اورا دفع کنند عدالت پناہ آنہن موافق طبع مستقیم آمدہ در شب چار دہم جب ستہ ثمان و شہین و شہایہ و سحر
کہ بسکام فتوحات سجانی است آزرده و نحرم بیرون حرما میدہ مکنون خاطر جاپون کس کفخت و کفخت دارخان
کہ یکی از غلامان حضور بود حکم فرمود کہ اسپ سواری خاصہ از جلو داران طلب نمود سہ جلو دار از قبول آن ابا کہ گفت
حکم دلاور خان حال است کہ اسپ بدہم کفخت دارخان تقصیر ناکرہہ فی الفور طہا پنچہ بر رخ وی زد جلو داران چون حال
برین پنج دیدند و التند کہ صحبت رنگ دیگر دارد یکی اسپا ترا پیش آوردند تا حضرت و غلامان حضور سوار گردید
از سہا پرورہ بیرون آمدند الیاس خان کہ دایہ زادہ پادشاہ بود و در انشب نوبت پرہ او بود پادشاہ از شہنشاہ
پیش دوید و سبب سواری استفسار نمود حضرت فرمود کہ حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم خود سوار گشتہ
رکاب باش کہ حقیقت حال منلوم خواہد شد الیاس خان بالشکریان خاصہ خود کہ عددی اسب بد نیز نسید ہمراہ
و چون از میان اردوی بزرگ بیرون رفتہ قرین صحت و سلامت بوالی لشکر گاہ عین الملک و علی خان و
اکمنخان رسید خان کشیدہ توقف فرمود و امرای بجزو بنا بر مقدمہ قرار داد چون مستعد بودند در لفظ باوجہا
ارستہ پاپوش رسیدند و در عین و بسیار صف کشیدہ باستاند و در جہاں وقت کہ خبر سواری حضرت مسرت
مردم خاصہ خیل و مجلسیان و سرنوستان کہ دور ہر پرورہ پادشاهی فرود آمدہ بودند و این تلف تیز از خیل ایشان بود

ابراہیم شاہ ثانی

کو یہ دیکھ کر اہل سنت و جماعت نے سنا میں نہ چٹا گیا کہ یہ آرسس در وقت شب کہ چھ روز روشن ہو بڑھین کوس
 مشرف کشتہ کو یہ دلاور خان کہ عمر شمس اربشتاد متجاوز ہو کئی از حضرتان و کئی کہ غایب از آوازہ حسن و جمال او شنیدہ
 یاشق شدہ ہو، از شب بوضوح رسیدہ و خلوص داشت دو نفر از غیبیان او در بجان شب و قیام دو پاس از شب
 گذشتہ بود بر کنگاش پادشاہ و اتفاق ادائیگی و محبت شدہ در بار دلاور خان آمد و تبریکہ کئی کرد کہ پروردگار
 و حسن و جمال و حاجت رسیدن انان بجز بظن و سائنہ از میں انان حدیث ارادہ ایشان بوضع نہ پیوست و چون پادشاہ
 در پاس چارم از شب سوار سمند سعادت شدہ از اردو بیرون رفت نزدیکان سعی بسیار دلاور خان را کہ با سمان تازہ
 کہ در بستر غفلت مانند بخت خویش بخواب رفتہ بود بیدار کردہ بر حقیقت حال مطلع کرد اینکہ واد و فرزند ان اوفی الفور
 در تہ سوار شدہ پنج شہزاد سوار و فیلان و شمار قریب بطول جمع بطرف حضرت روان شدند بدان امید
 کہ مردم خاصہ جیل و امرای مذکور از صولت او کتار چہتہ باز حضرت را بر نسبت سابق کا بدارند و در امور سلطنت جانا
 طریق سابق صاحب اختیار باشد انرض دلاور خان چون با کوبہ و طنطنہ عظیم نزدیک فوج پادشاہی رسیدہ حضرت کئی
 از مقرران خود را نزد میں الملائک فرستادہ بدفع دلاور خان مامور کرد اینکہ میں الملکت بحسب خاطر قبول این معنی کردہ
 محض کس تر دلاور خان فرستاد کہ چون آنحضرت بجا کین با بیطرف تشریف آوردہ بالضرورت مانا سوار شدہ
 میدان در آمدیم تو بجا طرح پادشاہ را بجا کردہ بجای خویش مراجعت تاکہ ما متعزض شویم شد بنا برین دلاور خان
 بغافلگیت گزارند از افواج خود را مع ہرزندان نگاہ داشتہ از قوت اقبال عالم پناہ خود با پانصد سوار و چار فیل تاکہ
 از ایشان جدا شدہ پیش حضرت آمد و سوارہ بعین دہ آمدہ گفت در بیوقت شب پادشاہ را سہاری مناسب
 حال اصلاح در آنست کہ بسراپردہ اجلال معلودت نمایند حضرت بر آغہ بر زبان مبارکت آید و کوسی کہ این بی ادب یا
 بسرا ساند کئی از لشکر بان خاصہ جیل کہ اوکٹ خان نام داشت برعت برق ایہہ را پیش جانیدہ کیت شمشیر بر
 زیادت و آن شمشیر را چہ اصلا کار کر یا مدہ اما دلاور خان متلاشی شدہ از روی انخطاب بہ سپ خود را عقب کشید
 اوکٹ خان خواست کہ شمشیر و کیر بر روی اندازد ایہہ از لدان شمشیر چراغ پا شدہ دلاور خان بر زمین افتاد فیلان او
 از روی دو تہو ایہی فیل را در میان بیرون پادشاہی دلاور خان حایل ساخت تا او را فرصت شدہ بر اسپ دیکر

سوار گشت و خود را بفوج بزرگ خود رسانیده خواست که برگشته حرب نماید ناگاه افواج او از سطوت و غضب پادشاهی هراسان شده کابجواد المشرقا ز بیم پاشیند و دلاور خان مضطرب و حیران با برخی از لشکر جلوریز روی بگریز آورد کمان که از لشکر جدا شده بطرف دادراکت میگریخت اسیر و دستگیر مردم پادشاهی شد همتل آمد و دلاور خان با دیگر فرزندان از تعاقب لشکر حضرت پیچ جا مقام نکرده خود را بعبت تمام جمله آهاده بیدر رسانیده و بعد از آنکه دست لغتیز خار لغرض دلاور خان از دامن حشمت سلیمانی بیرون کشید و تقاب ظلمت از پیش جمال جهان آرای او برداشت امری نشد را با وجود چنان فقیر که مسطور کرده خلعت و بان استالت داد بوجدهای الطاف خسروانه خوشحال گردانید و علی تصبیح خود دولت برهین و فتح و لغت بر بسیار جا و حشمت همغان بخت و دولت بمرکاب سراسر پوده جا و جلال تشریف حضور آورده بخت کامرانی برآمد و کسانیز که از ایشان آثار و لخواهی و سیکو خدمتی بوقع رسیده بود بغنا یاات غیر مکرر خصامین مشید مینج و مسرور گردانید و چون از بارگاه بفضل خاص تشریف فرمود امر یکی ابجور غایتی در دست روی نمود چه که دلاور خان چون حقی مذمب بود شعار مذمب شیخ بر طرف ساخته خلبه حضرت اصحاب کبار میخواند برخی را ان کان که پادشاه عدالت پناه و حقی مذمب خواهد بود و برخی را از ان مظنه که چون عم انحضرت علی عادل شاه و پدر او شاه طلماست مذمب بودند او تیر بر مذمب ایشان خواهد بود و شق خیر طبع محسنا دیم موافق تر آمده یقین کردند که پادشاه شیب است پس اکثر ابل سنت که کمال معتب داشته خود را شیعه باز نموده چندان سعی کردند که موافقان در امر روز بانگ فخر برقی شیعه مذمب گفته اشهدان علیا و علیا لله داخل اوان گردانیدند و شاه ستوده حضال که حقی مذمب بود از شنیدن آن در خشم شده حکم کرد که کسانیکه باعث این امرند اذنت نموده مواخذ سازند اما در آخر چون بیعتقال مطلع گشت بنم فرموده از سبب بر ایم ایشان در گذشت و در تمام ایشانرا شیعیان محملی خواند خوش طبعها میفرمود و تا این زمان سعادت نشان در بلده بیجا بر خطبه حضرات چار بار با صفا رضوان الله علیهم میخواند و نام حضرت زین العابدین علیهم السلام بر پنج زبان یوسف عادل شاه مذکور میسازند و بعد از آن روزیکه میامین شوکت حرامخاران بر افتاده بود چون خبر قح بر شاه گشتند کمان بار دوی سعادت فرین رسید شاه دوست فخر دشمن گزاند

تخت نامه نزد پسر شاه مرسل داشت طلب معاودت بر کرد و پسر دولت بنوارش در آهده و کجوهایی متوالی و بسا
در حمایت رب غفور و رحیم پور شریف حضور ارزانی داشت. و آن طرده را باین مقدم شریف عزیزت افزای گلستان
ارم ساخت و قدم بر بسند پادشاهی نهاده در مهید بساط رعیت پروری و تشبیه اساس معزلت کسری مبالغه
فرمود و در خاک کف ظلمای چندین ساله بوی مسایح تمبیله تقسیم رسانید که از نعمت بیمان صوامع ملکوت و ساکنان
ظلمیر ناسوت اجنت جنت به خواست نظم معدت شست بست پذیروی خویش
کردن ده کرکت بکت بوی مش تا در عدت پیمان پر کشاد بید طر زید رطوخان باد
بیوفانی نمودن برهان نظام شاه ثانی نسبت بسیلیمان مکانی و بجز او مکافات رسیدن او
بنابر اقتضای آسمانی

بر آید باب دانش و پیش که خلاصه کارخانه آفرینش اند پوشیده ناماد که برگاه ششده افکار عیالات الهی از مشرق
اقم شرح الله مسامحه لایسلا م قحوق علی لوفیرین و تاج طوع موده بر صفات احوال فرخنده مایه
دولتمندی تاب و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سعادتمندی و زو مرآت صغیر میر خورشید نظیر الهام تاثرش بر لقی
ظلمت خواب پذیرفت که بر صورت صدق و صواب روی و چهره کشاید و عتس هر تدبیر که از برای سربسام
اموه ملک و ملت بر لوح خاطر کار و در مواقع سنو تقدیر و صورت بر فکر که در باب قلع و قمع نهال اعدای دولت
قاجور بر صوف خیال کشد مطابق قضا و قدر کرد و نظیر این تجریر خوش تقریر آنکه دلاور خان حبشی چون منکوب در گاه
حضرت سلیمان کشت و از احمد آباد بیدر نزد برهان نظام شاه رفته بر بسند عزت و امارت متمکن گردید و مقدمات
و ابی پیش گرفته از پسر شاه مستعد و متکل نسیر قلعه شاه در کت و شولا پور شد و چون چنان دولت عظیم آردش بدیده
بود و یوانه و سلوب التحل کشته علی الدوام سخنان لاطایل از سر میزد و این اجبار بوسیله منبیا ناطه است
رسیده از پسر شاه مستعد میدانت که با وجود چندین حقوق در مجلس او چنین حرفهای میزود مذکور کرد و درین
امر دیگر که اران غریب تر بود مشاهده کت و آن این است که در او ایل سنته الف عدالت پنا را از نکل جهان سپرد
متولد شد و چون نخستین مولود اخترت بود زیاد در آنچه در حوزه تصور کعبه لوازم شادمانی بتقدیم رسانید

تاریخ فرشته

۱۴

مقاله سیم روضه دوم
۱۵۳

جشنهای پادشاهانه نموده موسوم بجلی گردانید و خالوی ششزاده یعنی محمد علی قطبشاه از بهاکت نکر جمعی از اعیان دهکاه با
مصوب کهوره مرصع طلا و دیگر کتف و هدایا به جاپور فرستاده لوازم تنیت و مبارکبادی بجای آورد و بر شاه نشاء
مخلاف رسم آبا و اجداد کس مبارکت با و فرستاده بتغافل گذرانید قصار آن مولود مانند کل سوری چندان بجای
نمانست بعد از دو ماه از نسیب مرصع جاسل بجای روح آن نوباد کس سلطنت به بهشت برین پرواز نمود و شاه عدل پادشاه
بنایت طول و همزون کشته آثار کلفت ظاہر ساحت میت کیتی که نشین زوال است
آسوده دلی در و مجال است ماکره است نیزه و تنگ در وی روفانه بوی و نه رنگ
و درین وقت هم بر شاه نشاء جده پرسش و عیادت کس فرستاد و ایمنی نیز علاوه کدورت سابق کشته
عدالت پناه ملا عنایت الله جرمی را بر رسم رسالت با حمد نکر فرستاده پیغام داد که دلاور خان از جمله غلامان این
دهکاه است و در مذمب صداقت و دوستی چنان مناسب نماید که اورا مصوب فیلانی که جمان خان از و گرفته بود
روانه اینجانب نمایند تا اخبار و حثت و کلفت مرتفع کشته مبانی مخالفت و معادمت بحال خود بماند بر شاه نشاء
بر عواقب امور نینداخته در مقام اصلاح نشاء استعمال نمود و فی الفور لعنت را بجلفت مبدل ساخته رقوم حقوق
سابق این پادشاه قضاوتان قدر توانان را بکر لکت نادانی از خاطر خود بجلی محو ساخته و مشرب عذب موهبت را
بخش و خان شاکس مخالفت کدر گردانیده در صد و شکر کشی شد و تجویز و تحریک و دلاور خان در عزة شهر جادیا
سنه اعلی باخیل و حشم پی توقف و در کت متوجه ولایت شهر بار عادل گردید پی تامل و توقف قدم در سر حد حثت
سلیمانی نهاده و لوازم منب و قاربت بتقدیم رسانیده دقیقه از پر خاشس فرو نگذاشت از انتشار این اخبار
ملیت شاه قوی طالع فیروز جنگ کلین این روضه فیروزه رنگ داغ
امه سرشان تیغ زن تارکت کردنشان ابوالمنظر ابراهیم اصل یعنی عادل شاه ثانی
بر حقیقت آن امر مطلع کشته از خیال مجال حریف جاپیته بنم گردید و با حصار شکر فرما نهاده و در همه مدافع
و مقاتله وی کشته بر زبان وحی بیان جاری ساخت که از رای صائب و فکر ثاقب بعید میبارم که نسبت کبکی که در
امداد و اعانت بجای آورده بر تحت ملک موروث ممکن نماند باشم تعمیل نموده فی الفور با وی در مقابل و سالت

در آئیم رای جهان آرای جاپون ما اقصای آن میکند که بر او رنگ عشرت ممکن بوده حمام خون آشام که مستلزم کوشش
اطلام از باب یوفانی است از نیام انتقام بر نیاوریم و چند روزیکه حرف بجای پیش میرسد بر سنگ یوفانی کشته
بیچ وجه متعریف احوال اولیادیم اگر از اراده و کرده خویش نادم گردیدیم بهم از قلم و مرصحت نماید فہو المراد و گرنہ بعد از آن
عساکر ضربت ما اثر را مامور کردیم کہ بدکشند و دستاقدہ دفع مزاحمت او نمایند ارکان دولت و اعیان حضرت
مضمون لا کلام خیری انجام کلام الملوک طوک الکلام بخاطر آورده بر حسن عطف و الطاف
پادشاہ پھر تکین آفرین خوانند نظم کمرہ کز ابر لبند او فاد پسندید کار پسند او فاد
بمکوشش از آن کو بر آریند زمین بوستہ دادند و برخواستند بر شاهنشاه چون بوالی قبضہ منکسر رسید
عدالت پناہ از جای خود بجنبیدہ بمجلس معارض او نگردید پنداشت کہ حیلہ ایچتہ میخواستند اورا بمیان ولایت کشند باز آن
چنانکہ بر زبان حضرت گذشتہ بود خواست کہ از آن سفر پشیمان کشتہ بر جناح استحال معاودت نماید باز با خواہی
دلاور خان فسخ عنیت نموده سیزہ و مکابره پیش نهاد خود ساخت و در کنار آب بیورہ نزدیک قبضہ منکسر کہ در سی
کروہی جاپور است بہمانہ اعدادت قلعه مقام فرمود و در جای کہ در ارمنہ گذشتہ یکی از ایام کفرہ بندھاری
ساختہ از تعدادی ایام اندر اسس یافته بود پایہ بر پایہ اش گذاشتہ باجد و جہد تمام و صرف نفوذ فراوان تعمیر مشغول
کشت و این معنی نیز در بیامیت حال در آئینہ ضمیر عدیم النظر شہنشاہ قضا اندیش کہ سایہ معدنش تا انقراض زمان
بر مفارق عالمیان مہوط باد مرثیہ کتہ درین بکرتینہ با حصار پناہ و استعداد حافظہ پنداختہ و بزبان خجستہ
قال بدین مقال مترجم گردید کہ بر شاهنشاه اگر چه در چنین فصل برسات متعلخ رحمت و شفقت شدہ در بنای قلعه و انعام
آن نہایت سعی بنماید اما در آخر مانند اطفال کہ در شنای خاک بازی عمارتی کتہ و سنگند او تیر بدست خویش ساختہ
و پرداختہ خود را مستاصل و منہدم خود کردانید و جز عقب و محنت چیزی دیگر ماید روز کارشش خوابد شد و خاطر
جاپون ما را در ضمن این مدارا و مواسا فکری و دور اندیشی است اگر خواست الہی بان تعلق کرقتہ باشد عنقریب منظور
روستان و مصلحان یجتہ خواہد کردید طبیعت جان داور جهانداریش آموخت
بہر کاری نگو کارشش آموخت حاصل الکلام جاپون فریون بخت جمید تحت جمیع مقدمات بر شاه را

پانج و شصت

۱۳۲

مقاله سیم روز دوازدهم
۱۵۳

پنج دانسته دزد بدان التفات فرمود و او را محبت و غیب بازگذاشته خود بکام دل لوای بخت و خرمی
افراشت چنانکه در موسم برسات که خیر الفضول هندوستان است و از اعتدال هوا فضای کوه و دشت
از سبزه و ریاحین بپرغزار سپهر برین قفاخر می نمود شاه پرویز طبیعت جمید عشرت گاه بر چار بالس سلطنت
کجیه فرموده از کربس جام طرب انعام و شعاع عذار ساقیان سیم سیار خسار گلستان ایام را طراوت
بهار میداد و گاه بر بساط کامرانی سکندر وارشته با ارسطو نشان عمارت پیشه و بوفه جمهر صفقان تمنا اندیشه شریف
سعادت و نزهت و ولت می باخت و هیچ وجه از لشکر کشی خصم که مال آن نزهت میبرد خوردشید نظیر شش اظهر من الشمس
و این من الشمس بود خدشته بخود راه نداده خاطر خاطر از آن محرک در دستگردیدند و بجز قراولان که جبهه خبر گیری
ضرور بودند بچشم را بجانب خصم مترود نمیباشت و از مشاهده و استماع این اوضاع و اطوار خارق عادات خلایق
نزدیک و دور حیران گشته در شکر و شکر انجمن ثانی ساختند و فراخور عفتل و حالت لوازم حدث و فرست
کار بسته سخنان می گفتند تا آنکه برة نشاء مجلسی منعقد ساخته از اعیان دولت خود و اولاد در خان سب سکونت
و سکون عدلت پناه و عدم حضار شکر استفسار نمود بعضی گفتند که چون در عفو ان شباب است بعضی
انوقت بشرب مدام و لذت و نسیب استغفال در راه و بهت و جهالتی خردا در آن غافل است و بعضی گفته ام راست
کتار با وی موافقت ندارند باینکه آن با حضار ایشان فرمان میدهند و در راه و ایستادن منبیهان آگاه خود
ان مجلس را پی زیاده و نقصان بمقر بان درگاه دستنند و مقارن بحال کس و لا در خان بزرگ حیب یور سبده بعضی
رسانند که از اجمال و احوال آنحضرت در باب مدافعه و مقاله خصمان و تعاف از حال ایشان دستمان دلیر گشته
روز بیوفی تر میبندد و حرفهای دور از کار بر زبان می آورند چه چند روزه بعد از این امر مشغول شوند و در مذاکره کنان
گوشند بهنر حجاب بود حضرت تدبیر اموال تقدیر دیده بدل مشغول شکر الی سندی و جواب داد که در ایندت قدر مردم
ناز میبند استم اکنون بر من ظاهر شد که بی وجود آن معتمد الدوله مقامات سلطه بیسوجه رواج در وفق پیدا نخواهد کرد
و معاطر به شاه پی راهی عهد کشای او مفرغ نخواهد شد باید که ماجرای که است تا بقعه بعضی از اهل عرض روی نموده
بناظر نیارده در مقام دولتخواهی ثابت و راسخ بود - و وی مضمون التوداع را کار بندد که بر پنج سابق بخدا

شاید سزاوارتر خواب گشت دلاورخان از پیغام شنیدن زمان کل کل سنگه و جمیع آن مصدمات را باور کرده باز یکی از محمدان خود را فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت عهد نماید که من استیب جانی و مالی نرسانم سرف قدم ساخته باشم به سی شرف میگردم و بعد از ایتساع عهد و نوشن و دستمندان عهد نامه دلاورخان با اتفاق پسر بزرگ خود دلاورخان بدان امید که باز تمام حجتیاری سلطنت مکلف خویش در آورده پاوشاه را بیدخل نگاه دارد از بر شاه مشاهده و اسماح حضرت حاصل کرده چچیب پور آمد و در روزی که عالم پناه بیایخ دوازده امام تشریف برده وقت عصر تنگ با عظمت و نولت تمام متوجه قلعه ارگت بود بزین بوس رسید پیاده در رکاب روانند و چون پاره راه رفت با ایاس خان اشارت عالی واقع شد که دلاورخان را سوار کرده همراه بیاورد و چون فبله در آمد حضرت در ساعت یکی از مردم را که بدولت دلاورخان در چشم کندن مهارتی تمام بهر ساینده بود مامور کرد و ایند که صفت خویش را طایر سازد و دلاورخان بحسنه و زاری در آمد با ایاس خان گفت بجاکبای حضرت سوگند میدهم که این شخص را مانع نشود و پاوشاه عرض کن که من بر عهد تو اعتماد کرده ام خلاف عهد مستحق نمیناید ایاس خان جبر آورد زبده پیغام او را برض رسانید جواب شنید که من عهد کرده ام که تو ضرر جانی و مالی بر نسام چشم کندن نه ضرر جانی است و نه ضرر مالی دیگر عهد کرده ام که من جو استیبی بر نسام حالا آنم در چشم کن جو استیب میرساند من ایاس خان این جمله شرعی که در جمیع ادیان پسندیده است چون بخاطر آورد در ساعت بارگشت خاطر نشان دلاورخان کرد و استخس مضون لا مؤدی

لِقَاتَانِهِ وَ لَا مَقْتَبَ لِحِكْمِهِ بکار خود مشغول شده در لحظه چشم جهان بین او را از علیه بیسانی پی ببرد

ساحت و بموجب حکم در قلعه ستاره مجوس کشته در سنه ست و عشر و الف در همان مجلس به تنگنای لحد خرامید الغرض چون مقصود حضرت حاصل شد و دلاورخان با حسن و جوی بدست آمده آتش ظلم و بیداد لفظا مشایه و ملکیت منکسر و آن نواجی میش از پیش سر لعلگت انبر کشید بر ایند آن شهریار عطا رده تدبیر حبه خلاصی رعایا از اذات و بلا یا با حضار سپاه رزمخواه فرا این شرف اصدار فرمود و پس از آنکه امرای ممالک محروسته بالکفر نامی ارگسته و پیراسته متوجه درگاه و قون قون و جوق جوق بدار سلطنت جیا پور رسید روی اخلاص باستان سلطنت نهادند تحت امرای برکی بر رسم مغلای باشش حضرت هزار کس بر ما دیانهای باد پای سوار گشت بدان

تاریخ فرشته

۱۳۴

مخالف سیم روضه دیم
۱۳۵

روان گشتند تا اطراف اردوی برهه شاه تاخته از وصول غلّه و ادوّه مانع آیند و از عقب آن در غزّه شعبان
رومی خان دکنی سر لشکر گشته باده هزار سوار و نفوذ اقرون از شمار بدفع شتر نظامی به روان شد و از عقب او
الیاس خان سر بر نوبت با سه هزار کس از مردم خاصه خیل بدان طرف شافت و امرای برکی که پیشتر از همه کس
از اتاب بیوره گذشته لشکر نظام شاه را از جنب و غارت و ولایت مانع آید بودند برهه شاه چند دفعه لشکر مجا
ایشان فرستاده بر کرت مغلوب گشتند بنا بر آن برهه شاه تنگ آمد خود بر سر ایشان ایجا کرده و غافل با این
چون ایشان تاب مقاومت نداشتند سرسیر خود را بیوره رسانیدند و در وقت چون پایاب داشت عبور کردند
برو میخان و الیاس خان طعنه شدند قصارا به ناساعت سیلی عظیم آمد چون عبور بر سوار و توار گردید برهه شاه بر گشته
معسکر خویش رفت و در آن اثنا قطعی در اردوی نظام شاه روی نموده اکثر سپاهیان را از عدم وجدان گشت
پیکار مفقود گشت و محاذی آن بله بلای و با که از تحقق اردو بهر سیده بود آدم و اسب و قیل بسیار چه از کرسکی
و چه از دبا پلاکت گشته و فریاد و فغان صغیر و کبر لعلک اشر رسید اضطراب عظیم در میان ایشان پدید آمد
این واسطه خواص فکر و سباج تدبیر برهان شاه در بجز بیکران اندیشه غوطه خورد و قلعه متحدش حوز را که هنوز نیمه کاره بود
با سد خان کجواتی ترک کرده و بقدر امکان در اسلحام آن کوشیده تا چار جهت تغییر جا و رسیدن غلّه در
منزل بجانب سرحد خویش فرو تر گشت و بعد از آنکه از ولایت او غلّه و جمیع ما نیاز اردو رسید و با نیز تخفیف یافت
برهان شاه بمطارد ارکان دولت قاصد محاصره قلعه سولا پور شده در او اوسط ماه شوال متوجه انطرف شد و اخیر
کوشش کنار حرنست شده از موقف جا و جلال حکم عالی شرف نفاذ یافت که رومیخان و الیاس خان
و سایر امرامهات قلعه را موقوف داشته از اتاب بیوره عبور کنند و مانع اراده برهان شاه شده نگذارند که بجانب
سولا پور رود و امرای عظام عادلشاهی بموجب حکم چون عبور کردند و سر راه گرفته کار بر او تنگ ساختند بجز حرب
چاره مدینه تورکخان دکنی امیر الامرای برادر ابا زنده و خلاصه لشکر مقابل ایشان امر فرمود و بین الغریفین دریای آب
بجلاطم و ترکم آمده بنشیند امن مانان گرفتار غارت صحبت گردید **بیت** دو لشکر
هم در خویش آمدند دو دریای خویش بچویش آمدند چنان شله فته بالا گرفت که آتش دین قصر و الا گرفت

ابن سیم عا و شاه شاهی

مقاله سیم . و ضمیمه
۱۳۵

تورنگهان که جزیره جلادت و علیه شجاعت متحلی بود در استعمال انواع آلات حرب خود را مغرور میداشت با تفانی
 بهاء بان و تمدنان نظام سنایی مملوای مردانه و کوششهای فرزانه بطور رسائید و استاماد خان شوشتری که در سلطه
 سر و بان عادل سنایی انتظام داشت و از مشاییر و اعیان اندر گاه بود و ترتیب بشام معارض تورنگهان کشته
 پی انکه بعدیکر استنما سند بر دو ب نیزه خلی چیکه یکر تسل نمودند و بنا بر آنکه طرفین در علم نیزه بازی نظیر و عدیل چیدیکر بودند
 چندین طعن و ضرب بوقوع انجام میداد لیکن عاقبت الامرا عتقاد خان کردن حضم را از سلاح خالی دیده شاه رکت
 و در اسنان نیزه بکافت و چون خون بسیار رفته است که بر نیزه برسید اشش خلاصه جهان زور نمود که از
 خانه نین بر زمین افتاد و هنوز که تیر کشته شدن تورنگهان منته شده بود سیمیا خان خواجه سر را ببر که در همان زودی
 از درگاه ننگ سناییه به بیجا نور و منصب امارت اختصاص داشت مردان بیکر بر پادشاه حمله آورده امرای
 نظام سنایی که از نا پدید بودن سرور خود بیدل بودند سنگت یافته خسته و مجروح و در حال نصب هزار نفر تسلیل
 خود را بار دوی بر پشاه که در بکت کروی بود رسانیدند و آفتاب فتح از مشرق دولت عادل سناییه طالع گشته
 صد فیل بزک که در شمال و چهار صد اسب و چهار صد سوار گرفتار و اسر سپاه عدالت پناه گردید و در موهیمان و
 ایاسخان همه را روانه درگاه غرس اشتباه گردانید و کلبک و کمر نمیش مرصع و اسب تازی متعج و مسرور گردیدند
 و بعد ازین واقعه خلل عظیم در سرکار پادشاه راه یافته از نادقی ایام سفر کشیر القزور بیماری از سپاهیان طریق گزید
 مین گرفتند و امرای دکنی و حنبسی که معتقدان و لختان بودند از پاره شاه برگشته خواستند که ولدش اسمعیل را که
 در یکی از طلاع مجوس بود بدست آورده بهاد سنایی بر دارند و به پادشاه را صایع سازند پس جابج کیفیت آن
 در محاسن مستور نماند پس بوسف و اجد سر او کامل خان دکنی قاصد قتل پادشاه شدند و او بد بخت بیدار
 بر المعنی مطلع شدند و وضع شتر اینان نمود و از آن زمان قطعه سبقت خود فریب حزن و اندامت کشته نخند بر اجبت احمد خور
 بجانب قصبه کرد و در بیان که زمارک بود کوچ فرموده و در حسان و ایاسخان آگاهی یافته با اتفاق امرت عاقب
 نمود و بنفدر امکان در حرم کوبند کار برایشان و نواز س چند پاره پادشاه چون دانست که بی صلح با احمد نکر رفتن
 نموده خوب بختیاد و او در طالع آن قصبه مقام بود طالب بیایست و محمد سهرورد الت و بهمان بانی در تبلا

تاریخ مرسته

۱۳۰

قبول مصاحبه کرده مرتب یکماه بتغافل گذر میدود و او اخیر چون محمد قلی قبطشاه و مصطفی خان استرآبادی و راجه طحسان ^{مقاله سیم در صد دوم} و خواجه عبد السلام تونی. اجنه الکاس صلیح بیجا پور فرستادند و ایشان چنین تضرع و تهنیت عرض نمودند
در آن باب اسحاق و ابراهیم از حد بردند آنحضرت فرمود که بر شاهنشاه داخل مملکت باشد دست تعرض بر امن ولایت
در آن روز و ستم اول نسبت بر عایا از حد گذشت جمعی از امرای فرستاده بدفع مضرت او قیام نمودیم دلاور خان و
فلان که به النزاع بودند بند بر وضرب شمشیر دست آوردیم اکنون که بیسج کوزه منازعت مانند ازان ماجرا گذشتیم
و در قبول بر استعدای بر شاهنشاه میکنیم مشروط با آنکه آن قلعه را چنانکه بر زبان مبارکست بایون ما گذاشته
بدست خود داشته بقدر سلطنت احمد نکر مراد است نماید که ما بر همان عهد و وفا ایم که بستیم بدو است
مصطفی خان معروض داشت که یکی از اعیان در گاه را که بتاست رای زمین و اصابت فکر دور بین مقصود باشد باره
بر شاهنشاه بایر و سنا و تاد حضور وی صلح و قطع شده قلعه نیز کمور و ویران کردد شمر یا رطادل بعد از تامل و اسعان
نظر رئیس انحصار لویه عضد الدوله الفایره سنا هنوز از خانه که شمر از ماثر و حالات او بعد ازین مرقوم کلک بیان
خواجا کردید جهت سنا تمام دارم مصالحه و سکونت قلعه با اتفاق مصطفی خان و خواجه عبد السلام تونی نزد بر شاهنشاه
در سوله داشت شاه هنوز خان که گفتات موافق بودی مثل خصی و سستی و ممتاز است چون بایستی از مردم
و سنا بی تخمین و شریک نام بجای آوردی بر سنا... بیان سنا را با استقبال شناسنامه مراسم تقطیر
و تقطیر بدیم رسانیدند و وزیر بیکر برهان سنا... کلف است ملاقات شاه هنوز خان گرفت
و بنا بر آنکه ایمان حکام دکن در اندوز با تمام در آن سخن حاضر بودند بر شاهنشاه داعیه داشت که شاه هنوز خان بخت
حرف صلح... میان آوردند حضور ایمان مرست بر آن نهاده شرایط مصالحه همبمل آوردن مشارالیه انرا بفرست
در یافت و بیسج وجه خود را شناسای اغماط نداشت تا آنکه مصطفی خان و خواجه عبد السلام که برای دفع کلفت
از حبل حصار انجمن بودند تصریح کرده گفتند که مدعی آنحضرت بر بیان نظام شاه است که بساط منازعت
منطوقی گشته ابواب مصادقت مفتوح کردد و قوانین سلاطین ماضیه منظور گردیده مبانی و داد و بسباد اتحاد مستحکم شود
خان حورشید احتشام سپهر احترام شاه هنوز خان بچواب مبادت نموده گفت بر عالمیان ظاهر و روشن است

ابراہیم عادلشاه شریف

مقالہ ابراہیم عادلشاه دوم
صفحہ ۱۵۳

۱۳۶

کہ دوستی عالم پناہ مہالی است کہ ترش میزاجت و کاد ابق بست و انحراف از صراط مستقیم محبت و حلاقت
 شاد و لذت و سکا شجری است کہ برش غیر فہمت و کلفت فی دوستان جانی را دشمن تصور کردن
 و دشمنان سنانی را دوست داشتن و بگفتہ سیاه رویان کو را باطن ستر کشیدن از خرم و اندیشہ دور است
 المورثہ و الذکہ پیوزیت۔ مصافقت و مخالفت کجیختہ است اگر چند روزی بنا بر اغراض برخی از امور نامرغیبہ
 اطوار رسیدہ باشد بانکہ حق و کوشش اصلاح میتوان کرد **بیت** **جہا مذیدہ و کجیختہ**
 فزیادرس کشا و از سرکار و لینی نفس ستمی پرورده و لغریب کہ از مغز مردم را باید شکست
 خطا **بیت** واری دہ عستانی کہ چسبیل باری دہ زبان بندای چو بیکان تیز درمی در تو واضح
 دری بسینہ سخن ساحتہ رکندارش و نیمہ کی سیمہ زیند و دیگر زیمہ چمکان از سخنان سنجیدہ
 پسندیدہ و سکفت ماندہ از نگاروانی و بی بائی انجنا ب حسا بہا برداشتند و لوازم حرم و کجا طر آوردہ بدان قرار
 دادند کہ بر شاه از کردار ما لیاں موضع سکلہ ورقہ و قلہ کتہ سالما خانما بصوب احمد نکر محبت نماید پس تلخ
 سیزدہم محرم الحرام سنہ احدی و الف از کردار ما لیاں بجانب سکلہ و شامقہ چنانچہ بر زبان مبارکت
 سلطان ولی نثار جاری کشتہ بود بر شاه بدست خویش یک سنگ از دیوار حصار بر آورد و ایجاہ صغیر و کبر
 اردو متفق شدہ بیک طرفہ تعیین اثری از آثار آن نگذاشتند و سپاہ فرست غنیمت شمرده بی وقف و درنگ
 علم مراجعت بصوب احمد نکر بر فرار شدہ و چون بحالی قطع پرنده رسیدند خان ذی شان شاہنواز خان
 قرین اعزاز و الترام رحمت اغراض یافتہ درایت معاودت بفرار شدہ بفرست بساط بوس حضرت سلیمانی معز و
 مفتخر کشت و مشمول عنایات شاهانہ گردیدہ پایہ قدر و منزلتیش از فرق فرقدین گذشت و از حبلہ و فایح سنہ
 الف کہ قابل سحر و تسخیر است کہ رکن اسطنت برغان بشی کہ در جنب مولی علی عادلشاه نظام داشت منظور
 نظر تربیت پادشاهانہ گردیدہ در زمانی کہ قدر برج عترب کہ برج ثابت مقام است بجلت پشوالی سرافراز کشتہ
 خطاب اخلاصخان از امثال و اقوان ممتاز کشت و از ان تاریخ تا حال کہ ثمان و عشر الف است کالمیق و سیبغہ
 مہمات مالی را سہ انجام میدہد و این کہ در غایت امانت و بحکم عالم پناہ مسیح کاری دخل نمیدارد روز بروز

تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه دوم
۹۵۴

ستاره دولتش در ترقی است پیش این نویسنده این باب بحال نقل آورده بود که علی عادل شاه در زمان کشورشانی چون قلعه
 نیکاپور و چند رکونی را مستخر ساخت سنکر نایک را چه قلعه کرده و در س نایک را چه قلعه جبره قلعه اطاعت بگوش
 کرده از میاسن و ولتخواهی مصطفی خان اردستانی قبول باج و خراج نمودند و دیگر رایان آمدند و مانند گنگ نایک و
 نیکابوری و جبره دیوی و کشتی و زیر طریق سنکر نایک و در س نایک داشته با اتفاق بر جاوه افتتاد
 و خراج گذاری را نسخ و تا بقتل و تا آخرت در حیات بود مصطفی خان در آمد و اقامت داشت کفار مذکور
 بر ساله در باج و خراج بقرری را و اصل خزانه حاکم و سیکر داند و بعد از شهادت علی عادل شاه مصطفی خان مرد
 در زید کرده بر بار اطاعت نمی آورد تا آن زمان که بلبل خان حبشی در عهد و کالت دلاور خان بالگری ار است
 در درشت و از باقیات سنوات گذشته اندک رزی گرفته معاودت نمود همچنان آن امر معطل بود تا در سنه اثنی و الف
 چون خاطر خیر و جاکیر از مر بر شاه فرغت یافت و بیعت و الامت بر تادیب اجتماع گاشته بمنزله
 و در بزرگت کامران کشور خان لاری را در لشکر ساخته با آلات و استعداد ملک ستانی و اسباب و پیرا
 جاکیری در کمال عظمت و اقتدار با لشکر بسیار بجانب طیار نامزد فرمود و ایشان بعد از طی طریق مقصود چون
 بجای قلعه نیکاپور رسیدند در آنجا توقف نموده کسان سخندان نزد حکام آمدند و فرستادند و پیغام خیر انجام
 چنین دادند که هر که طلعه اطاعت و انقیاد پادشاه جم اقتدار در کردن انداخته طریق خراج گذاری بپذیرد هر آینه ملک و مال
 و جان امان یافته بخلع فخره شاهانه و اسپان تازی و کمر شیر مرغ سرفراز و ممتاز خواهد گشت و هر که از آن
 در بخت راه نمونی کند و کردن از ادبمی باج و خراج بچیده طریق مخالفت سپرد بدن ناپاکش به تیغ غازیان عطا
 از صاحبست روح لطیف محروم خواهد گردید و چون رعب و برس لشکر بجزش رسد خردش بر خاطر فرماندهان
 انضوب مستولی بود زبان به شتا و دعای شمشاه جهان مطاع و عالم مطیع گشاده بگی اظهار فرمانبری و خدمتکاری
 نمودند و از مضایح خویش برآمده میخواهند که با اتفاق سخن فابرا دیده کردن بر باج و خراج در آورند اما چون گنگت
 که از رایان بزرگت طیار قریب بیست هزار سوار و پیاده زیر حکم داشت بیش از همه کس تجلیل تمام بلافاست بمنزله
 آمده سر اطاعت بر استان انقیاد نموده و بملت فخره خردانه و دیگر نهایت شایسته و ارتش یافته که در دست آورد

صدق و عقیدت بر میان جان بسند و دیکر زبان بافتوب مانند یکناد می و ارباب نایک و بجز دیوی و کشتی
 و نیز از مکر و خدگنگ نایک مستحسن گردیده بلافاصله لشکر اسلام دایری نمودند و ترسیدند مبادا شجده
 در کار آنها کرده باشد مخمن خان ساحتہ ایشان را بر دست مسلمانان گرفتار گرداند بنا برین بجای اتفاق کرده با موارثہ
 بیت بزرگساز مقابل اسلام برخاسته بکوتستانی که در آنجا بودند در آمدند و علم مقاومت برافراشته بر آرادا
 باج و خراج پیچیدند و مخمن خان شایط جرم مرعیداشته از وبال ایشان بگوستمان در نیامد و از آنجا که کوچ
 کرده بصوب قلعه حبره که تعلق بہ ارباب نایک داشت بقصد محاصرہ با اتفاق گنگ نایک متوجه گردید ارباب نایک
 و دیکر رایان برین حالت آگاه گشته از میان کوتستان برآمدند و سر راه بر مخمن خان گرفته در ماه ربیع الثانی اثنی لہف
 وقت چاست سلطانی صف آرا گردیدند و چون در موضع اسپان بفرغت تردد نمودند بنا بر آن میان سپاہ
 اسلام و کفار مدت نہ روز جاریہ واقع شده غالب از مغلوب متمیز نیکت لیکن بالاخرہ میامن اقبال سلطان
 سنگر با ننگہ سنگ تفرق در میان مایان افتاده ہر یک بمقر خود شتافتند و سپاہ ظفر قرین در نہایت قدرت
 و تہن قلعه حبرہ را پیکار و احاطہ نموده و از اطراف و جوانب النکتہ پیش برده طرح تنگ از اختہ ارباب نایک
 بہاب بوسن حبرہ ش محیط گردیدہ و دانستہ کہ مقاومت باقتضا و قدر از غیر قدرت بشر بیرون است پس چارہ تشہیم
 مذیدہ طوق قبول باج و خراج بر سار کردند و دو فیل بزرگت مع تخت و بدایا و تھائیس بسیار در وجہ جنگ
 بہ مخمن خان سپردہ بطریق گنگ نایک مارم رکاب عساکر اسلام گشت و در ہمان دو شہ ماہ قلعه میوری کہ در کمر
 یکناد می بود متوجع سپاہ نصرت علیہ گردیدہ فریب بیت فیل از آنجا فرو بردند و در دستگیر و تاویب دیکر
 قلعه و رایان بودند کہ ناگاہ خبر فتنہ بلکوان منتشر گشت و حشرات بسیار از وہام عبب نمودند و مخمن خان بموجب فرمان
 خدیو جهان شجاع مہات انصوب ما بوقت دیکر از فتنہ بدار الملکت بیجا پور رجوع نمود امیدار نصرت لغدت داشت
 و تزیینت معائنہ آمد تا امت مہرہ جهان در حوزہ تسخیر و قبضہ اقدار استوار یافتہ گو کہ خلافت و دہد بہ سلطنت
 از سحر قبال وافق اجزل شارق و طالع باد **بیت** تسی تا بود افلاک و انجم سبب انانگین
 از جهان کلم بتائید تھی باد مسطور تبیرش نہایت باد محمود دعای صبح خبرانش قرین باد

مقاله سیم، روضه دوم
۱۳۱۳

سعادت باورد دولت قسری با

شرح خروج شمسفراده اسمعیل بن طهراسب باغوامی بعضی معاندان و اطعمای نایره ان
باقبال شاه عدالت نشان

عبدبمان چمن فصاحت و نغمه سریان کائنات بلاغت بعد از توضیح و توضیح مقال بزواجر محمد خداوند معال
و توضیح کلام بجا برنمای بی زوال اوراق بلبل و نهار را بر شرح اقسام عبرت فام چنین زمیت می نهند که تا سبکی ام
خیر سلطنت و سغان جلیل خلافت و منصب از چند شمر باری و خروج بر سعاج جهان باری بی سابقه عنایت تباری
و مقارنه تا ناید سبحانی خیالی است باطل و اندیشه است حاصل هرگز او و سوار و همتی و فیروزی جن صاحبان و هرگز
او بلند از سعی و کوشش بود مندی نماید نواحه خویش را بکام نزول بلافاصله و حلوان در ایام حافظ و معین کشیده حضرت
بر حضرت و فتح بر فتح در نظرش جلوه دهد و زمان حکومت در ریاست بعضی اقتدارش سپرده است و استیغاف
حوادث کجا دارد و از همه سلاطین رفیع است در آنکه استوار جویدار دولت او از امطار عنایت سبحانی
طراوت یافته و نهال گلزار نقوش از قطرات سحاب کرمست بیروانی نصارت پذیرفته پادشاه سعادت مند فرخ ترا و
شهنشاه روشن رای مدلت نهاد ملاذ خوانین زمان مرجع خوانین دوران داور شاه نشان دلاور مضمحل عدل
و احسان واقف اقطار حکایت حافظ اطراف مسالکت در قبح جهت و توکل وری برج سلطنت و دولت که هر
تاج حب انبانی زیور سر بر کشورستانی پشت و پناه عجم قهرمان نیغ و ظم شید و قواعد شرح اسلام محمد بساطت
و نصفت بجن ایتام بعیت غم و تاج بخش تحت نشان پسر تاج و تحت کونستان
ابو المظفر السلطان العادل سنی طویل الله ابراهیم عادل شاه است بعیت خدا با
تاجانز پادشاهی مسلم با بروی تاج شاهی زدنش حکمت آباد کردن دشمن از چه چه
شاد کردن حریم شامیش بروجه حسن رشتم جاودانی با روشن بارگاه عالم پناه او بچرخ
زیوار همتی و فیروزی ارسته و درگاه پسر اساسش بکیند ظفر و نصرت پیرانه سرشته اقبال و حمت و ملکیت
بجای التین لم یزلی محکم و دست شوکت اجلال آئینش بدانان بقای لم یزلی مستحکم خاطر رعایا از رواج ریاضت

معتز و ضایر بر ایا از لواحق ثواب عایش منور بوستان شریعت از چشمه دلشس سیراب و شجره ملت از دست
 صاحب سعادتش شاداب **میت** بزرگ منصب و اولاد و سبک کونام
 خجسته طالع و فرزند بخت و فرخ فال جهان بود و محیط کرم که دایم هست **بیم** بخشش ابراهیم و زینچونک بحال
 فرزند زوایر کانیات سایکند جای همت او چون بخت و پروبال چون شهباز خیزده دان از تقدیر عقی
 قدر آن سلطان قضا توان عاجز و قاصر است **عنان** پای ظلم از سلوک با دیده ثناء و دعا بصوب تمام مطوف داشته
 صدق این سابق را چنین معروف خداوند تعالی و ادراک میکرد اندک طهاسب شاه بن علی ابراهیم عادلشاه
 بن اسمعیل عادلشاه را چهار فرزند بود و پسر و دو دختر پسران ابراهیم و اسمعیل دختران خدیجه سلطان که
 میران حسین بود و ثانی پی پی که در عهد از دواج محمد برید شاه که در حجاب پور در ظل چتر جایون روزگار میکرد را نیز نظام
 دارد شمر زاده ابراهیم بموجب وصیت عم نزد کوارشش علی عادلشاه اورنگت سلطنت را بزرگترم
 در آورده صاحب سکر و خلب کرده و شمر زاده اسمعیل در زمان کودکی که سه سال بود تا نهایت او ان صبی در طارنت
 و مصاحبت برادر کار بر بر برده چون نزدیک شد که بخت بر شد و تمیز رسد دلاور خان که در بر همت سلطنت بود
 و پراچانچه رسم درگاه پادشاهان روزگار است از مصاحبت برادر کار محروم ساخته از جبهه حکومت و اند
 باز گرفته در قلعه بکوان محبوس و محبوس گردانید و بعد از انقضای ایام استیلائی جشبان و وضع مزاحمت دلاور خان
 حضرت سلیمان یکی از نزدیکان خود را نزد برادر فرستاده اعلام نمود که بنا بر بعضی امور که بران واقف اسرار و صورت
 پوشیده میت با وجود کمال اشتیاق صحبت فیض بخش استعدای حضور نمیتوانم کرد بالفرضه تبلی شربت همای
 و مفارقت در ساحت کام جانرا بشهد وصال شیرین نمیتوانم کرد و ایندورین باب مرا معذور دارند عباد الله
 و نیز از پانی بر داشته در آن طعه که از کثرت ریاحین و اشجار و عمارت و انهار رشک روضه طبیعت
 روزگار شریف بمصاحبت کلهزاران سروبالا و مخالفت پر پیچرکان ماه سیما و استماع نغمه و ساز و کب
 قابلیت و حیات و خواندن کتب اشعار و تواریخ و اسپ تاختن و کوی باختن مقرون داشته خوشوقت
 باشد و غم و اندوه بر امون خاطر شریف راه نهند و بعد از فرغ از بعضی مقدمات آن برادر را بر نسبت سابق از جمله

تاریخ فرشته

۱۳۲

مقاله سیم روز دوم
۱۳۲

حضار مجلس انس خواهد گردانید و تنها دار و کتوال قلعه بموجب فرمان قضا جریان که باسم ایشان صدور یافته بود
 ریختر از پای شکر کرده برداشته در ماهی هزارهون تقدیمه اسباب عیش و عشرت و اصل سرکار او ساخته اقامت
 میوه و نغایس آنکه در روز بروز میرسانیدند و بجز بیرون رفتن از قلعه در هیچ امر معارض نشده در تقدیم خدمت
 لایقه تقصیر میکردند و عالم پناه نیز پیوسته بلطنهای کوناگون و عیالهای بوظنون تقدیم او اش فرموده در روزگار
 عید و روزهای جشن و دیگر ایام تبرکات او را یاد میگرد و از احمد خان خزینه دار که نهایت قرب در ده گاه آنحضرت
 داشت شنیدم که روزی از بلکوان اینهای نفیس و پر شیرین که بهتر از آن ابنه مقصود نباشد و از ابنه بهوتره میگفتند آوردند
 و وجه تشبیه بهوتره آنست که در مغز استخوان انقسم ابنه البتیکت زنبور سیاه می باشد و بسیار است که در نوبت
 بر می آید و سبب نامی ابنه بهوتره چون بنظر اشرف گذرانیدند آنحضرت پرسید که اینقسم ابنه به برادر رسانیدند
 یا نه آنکه جواب داد که چون دفعه اول بود همه را ارسال حضور نمودند بعد از این هر چه بخت کرده و یقین که بشنوا ده نیز خواهند
 رسانید حضرت را انسخن موافق طبع نیامده در ساعت اینها را بجهت برادر بلکوان فرستاد و بیخدا داد که میوه که در آن ویلاست
 بر رسیده و آن برادر ناچشیده ما بخوریم از مروت و روش دانایی بسیار دور است باید که آن برادر کوشش
 نماید و بعد از این آنچه از درخت چیده شود برای ما فرستند به تنها دار فرمان مشتمل بر تاکید تمام صادر گشت که من بعد
 از قسم میوه و غیره هر چه بفرستد و لایق باشد اول به برادر بجان برابر برسانند و بعد ارسال حضور نمایند الغرض
 شنوا ده را با چنین عنایتی و سلوک خویر و بهتر از آن که در حیطه تصور انسانی نمیکند سرافراز فرموده همواره بساط
 نشاط و مسات عیش و انبساط عهد و مبعوث میگردانید و از اسباب بخت و حشمت بیخونیکی نداشت و گاه و بیگاه
 با جوانان و مردویان و ندیمان شیرین زبان در بساطین حبش آثار انموضع و عمارت دلگشای اغل بپوش
 مشغول بوده از خلوط و لذات دنیوی بهره تمام و نصیب لاکلام داشت قصار حقوق احسان و انعام قبل مالیت
 بر طاق نسبان نهاده با خواهرانش مروتی جمعی از مردم نزدیک و دور در مقام مخالفت شد و تنها دار و کتوال
 و حشم قلعه را از خود کرده بسیاری از مردم دار آنخلافه را بموا عید و لغزب بجا بخت خویش را جنب و مایل ساخته
 بیکبار از طریق مستقیم اطاعت انحراف جت و قواعد لغت برادر برامترزل ساخته و خطر عداوت در راه محبت

اندانته در حد وفاق و اتفاق استجوه خلاف و لغاف مبدل گردانید و بنا برین سابع شهر رمضان اثنی و الف عظم
 مخالفت افزای کوشش بی و نلغیان کوشش عالمان رسید **بیت** در آن قلعه
 که بنی عجب تا آنکه کرد خروجی زبر و فخر اندازد کرده چون بیولای این معنی چمنیسه روز بجایون که مرآت وار است
 آسمانی و آئینه صادرات نهانی است بصورت تحقق و یقین مقرر گشت و علی الاجمال کید و مکر بعضی از امرای برشته
 تخت بیست صبیحه جوینو بست که نقش نامی کارخان زرزنگا غیبی و چهره کتای صورتها لایبی است بوضوح
 بیست رای عالم از این فرار گرفت که اولاجته امامت حجت مکتوبی بر مو عطت و نصیحت مرسل دارد
 اگر بره مؤمنی قاید توفیق باطاعت مبادرت نماید و ابواب سلامت بر روی روز کار خویش کشاید فهو المراد و بالا
 شامت کفران عاید روز کارش گردیده بسزا و جزا خواهد رسید بنا بر این یکی از مستمندان در گاه موسوم بشاه نزل
 که از اولاد شیخ المشایخ قلب العالم شیخ صمد بود با دای رسالت معین کرده خطی فرستاد و مضمون آنکه دیده
 بصیرت از ملاحظه این معانی خاف و ذایل مباد که نسیم عنایت ربانی چون بر چمن اقبال دولتتمندی و زود طراوت بهار
 نگار رس با سبب خزان نقصان پذیرد و نه مال سعادتتمندی که پرورده جو یار جلاش باشد از تنز با دوا و شکر نیت
بیت بزرگ کرده اورا فلک نسا زود خرد عزیز کرده اورا جهان نثار دوزار
 چراغی را که ایند بر سر زود بر آن کوفت کند ریشش بوزد امروز که بجدانته خلاصه مالک دکن در تخت
 بندکان جایون عالی ماست و بهترین روی زمین جو لنگاه بکران فرمان ماست خدمت و حشم مطیع و منقاد و امور فرمان
 روانی بر حسب آرزو و مراد و در این جهان او امر و نواهی ما را کردن نهاده اند و کردگنشان زمان سر بر آستان
 آنجا گذاشته اند **بیت** زور یا فر و تر سپاه من است جهان زیر پر کلاه منست
 ملک زمان صف زده بر دم بیطر زمین تنگ بر لنگرم اکنون آن برادر اگر بخدمت بکنار راه بغداد
 پیموده بتدارکت تقصیر است پردازد مرا هم برادرانه و عواطف خروانه شامل حال گردیده از ملاحظه امواج افواج سپاه برام
 استقامت امان خواهد ماند و الا خواهد رسید آنچه خواهد رسید **بیت** چرخ فلک از نه بر مرادم کرد
 قفسش بر و پاره مورش هم کردد رنهار ز رنهار که قدر خویش شناخته پای از حد خود فراتر گذارد و دو حانت

امیر اسیم عادل شاه ثانی

۱۳۴

عاقبت بخاطر آورده دست از دامن اطاعت و محضرت باز ندارد و مبادا بسکام کرمی معرکه کارزار شرداری چون ^{معالی} اسیم روز دهم
بودت رسیده در معرض تلف آتی یا چشم زخمی بذات مبارکت راه یافته و ستاره بخت تیر و تر از شب پلیدی
کر دیده در سحر اضطراب غوطه هلاکت خوری **بلیث** من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از خشم پند گیر و از طلال رسول شهر بار ببلکوان رسیده چون شخراده اسمعیل از وساوس شیطان
و هواس نفسانی طریق مستقیم صلاح بچاره از دست داده بود و جوانی که مانند سرب دور از صواب باشد مبادا
نموده و شاه نور عالم را مقتید و محسوس گردانیده در سده و تمهید مقدمات خروج گردید و بخت نزد پادشاه
کس فرستاده اعانت جت و بر پادشاه که چنین واقعه را از خدا میخواست و در کین فرجه بود مستعد اعداد گردید
گفت اگر میخواهی که انجمنی صورت پذیر کرده و کار از پیش بره و امرای کبار حسیب انور را بموعدید و انواع تدبیر از تو می
ساخت خصوص عین الملک کفانی که امیر الامراس و اقطاع او ببلکوان نزدیک واقع شده بر گاه او مطیع و متقاد
تو کرده و علم هواخواهی بر افرازد و دیگر امرای خیر خواه امیر اسیم عادل شاه بی قنیل و قال سرد حلقه اطاعت خواهند
آورد و شخراده اسمعیل از نوید اعانت بر پادشاه شادمان و فرخناک گشته با عین الملک که در پرکنه سیکری
می بود رابط حریف و حکایت جبر ساینده او را اولاد حسنده میرا کنعان را که کو چکسال بود بجانب خود را
و مایل ساخت و چون عین الملک را در ابتدا داعیه آن بود که آن بخت طولانی نباشد یکایک مغرور مکرزد بلکه
شخراده اسمعیل قلعه بلکوان را متصرف حکومت ساخته خلبه آنجا بنام خود کرده در آن مملکت دو پادشاه صاحب خلبه بهر سنده
هر آینه نسبت بعدالت پناه پیش از پیش اظهار اخلاص و دولتخواهی کرده خود را از فرسودگیان صمیمی میشرد و پنهانی با شخراده
زبان کی داشته میگفت که بر گاه موجبات سلطنت چنانکه باید و شاید روی دهد قدم ساخته با تفاق بعضی امرا
بخدمت می آیم و بین شما عالم پناه خبر بر ای بر او نسبت بشاه نور عالم شنیده استش قهر و غضب بر او وحشت و ایالتها
سر سر نوشت را با سپاه جلالت آئین جت و فو قته برادر و شیر حصار بلکوان نامزد فرموده الیاس خان باج شکر
نوار ببلکوان رسیده چون شخراده را بنور طاقت مقاومت بهم نرسیده بود متعجب گردید و الیاس خان اطرف قلعه
بخاطر آورده بر امر اقامت کرده در قیق محصوران کوشید و بجد و جهد تمام عازم شیر گردید و عین الملک نیز
چپ

فرمان واجب الادغان برخی از لشکر خود را ببلکان فرستاد تا با اتفاق امرای دیگر بحسب ظاہر شرایط حاضرہ پرورد
 اما از جانب مورچل او پیوستہ غلہ و ادوقہ نقلہ رسیدہ ابواب رسل و رسایل مفتوح بود و چون این اخبار کو شکر کرد
 ہایون اعلیٰ کردید فرمان طلب کہ بتوقع سعادت موعظ است بنام جن الملکت صدور یافت علامہ معنون اکہ
 درینولا خاطر خطیر ہایون متوجہ دفع فتنہ بلکوانست می باید کہ آن سپہ سالار بر جناح استقبال بقوایم سپہر خلافت
 رسیدہ اعلام دولتی را ہی برافزود تا لوازم شہرت و نکشش در میان آورده انچہ صلاح آن خیر اندیش باشد بطور
 رسایم و در این ضمن دیگر امور نیز منظور نظر دور بین است ہر گاہ آن مستبد الدولہ لشرف ملاقات مستعد کرد و
 عرض کو یان مخدول و منکوب کردید و حقیقتاں نزد آن امیر صایب تدبیر منکشف خواہد گشت جن الملکت استقبال
 فرمان کردہ چون بر مضامین سراسر القات مطلع گشت برای دفع مظننہ غایت سرعت و عجلت با برخی از مخصوصان
 و نزدیکان ہزار سلطنت اند و بعضی از کفارہ کہ در اندت بزند قرب و منزلت پادشاہ انصاف داشتند بفرست
 لغو و فراوان ہوا و او خود ساختہ نوعی نمود کہ در آن چند روز پیوستہ تقریبات اکتیوہ حرف اخلاص و دولتی را ہی
 او مذکور مجلس ہایون ساختہ عدالت پناہ ہر چند از حرکات و سکنات جن الملکت آثار خندہ و دور کی مشاہد
 سینود لیکت چون خرابی و استیصال اورا بواسطہ حقوق سابق خوانان بنود و حرا محوری او نیز بعلم یقین رسیدہ
 بود اکثرت خواست کہ با علی شیم مالکان خطہ مکرمت و ارضی ہم سالکان عرصہ مروست علمنودہ اورا محبت
 بکنند حسان مقدس سازد کہ اگر اچنانا حرا محوری و فتنہ انگیزی نیز مرکز خاطر او باشد از آن پشیمان شدہ من بعد
 پیرامون مقدمات لاطایل کردہ بناء علی بذاسنمان کہ در آن ایام بسبع ہایون رسیدہ بود اصلا منظور
 نہاشتہ مجلسی در غایت عظمت و حمایت برآست و امر او سپاہ باہین و قاعدہ در چہب و راست جن الملکت
 پیش بردند و او در غایت دہشتتہ ہمار جا رہین بوس کردہ بکنار تخت رسید و قوایم سپہر بوسیدہ رخصت
 جلوس یافت حضرت سلیمانی چون اورا در غایت اضطراب دید و دانست کہ بر تن بسیار ہر دو کار کردہ است
 لفظ بجانب دیگر متوجہ شد تا او کمال خود آید انکاء کمال توجه و غماست نسبت بہ او ظاہر ساختہ بر ما یہاں حسن
 جای دادہ و بکمالہ لطیف کہ مقاصد دو جہانی در آن دہج است سرافراز ساختہ بخلعت و انعام و کرم خیر مرصع و آئینہ

تاریخ فرشته

۱۳۶

مقاله سیم روز دهم
فرشته

دینک یعنی عزیز مرقد بجا بر خیزد اختصاص فرموده در آن مجلس رحمت انصاف بجانب اقطاع ارزانی فرموده
سرور و متوج کرد ایند و عین الملک زین خدمت بوسیده روز دیگر علی اصباح بجانب پرکه بگری که معظم پرگت
اقطاع او بود روانه شده بعد وصول مقصد مرام خسروی نابود انکاشته باز رو بطا شنای بشنوده اردت
نداد و همچنان در اصناف امداد و ارسال غل و آذوقه تقصیر کرده این خبر شیخ تمام یافت اتفاقاً در آن ایام کوتوال
بجا پرکه حیات خان نام داشت و از مردم ارادل دکن بود جهت رسانیدن باروت و بعضی ضروریات نزد الیاستان
رفته بود وقت مراجعت گذارشس پرکه بگری افتاد عین الملک را التواضع بخاطر برسیده جزئیات اورا منزل
خود طلبیده و حیات خان که پیشه با مردم بازاری و ارادل سروکار داشت عین الملک را نیز از انقول تصور کرده عیاشا
پیش آمد و حرفهای که بگنایه دلالت بر حرام خواری او داشت بر زبان آورد عین الملک از جای مد آمده در شتی کرد
حیات خان که گرم شده یکبار مسلوب العقل گردیده بود از پوست برآمده صیرتاً اورا بگرام خوری منوب ساخت وقت
من برای عین کار بیکوان رفته بودم که تحقیق احوال تو کنم و اینجا نیز عین کار آمده ام لعللان دلیل و بیان طریق حرام خوری
تو یقین پوست و مقصود وی اینن همزبانی آن بود که عین الملک ترسیده باعطای مبلغ کلی اورا از خود زانی سازد
لیکن عین الملک چون رسوای مطلق شده بود دانست که کار از در ایند و مطالب مد گذشته و پیش از آن حاکم
زیرد امان نمیتوان پوشید پس جیانتانرا بنخیر در پای کرده علانیه را است مخالفت افزاشت و دیو غرور در دما
جای گرفته در طی بساط محمد و طح اساس مجدد سعی بر سعی افزود و در بیان زودی کاغذاً بحکام بلاد و قلاع نوشته ایشان
بطا و عت شفراده تحریر و ترغیب نمود اکثر خیمه اظهار افسیاد نموده منتظر تسخیر جهات گشتند الا قسم قلمه عجم
که در ساعت تمام از خود مسی لبد ناکت و کفی معزول و مجبوس ساخته اعلام دولتی او ای شایزاده بکانت
الافلاک رسانید انگاه عین الملک نزد بر شاه عرضه داشت مرسلدشته از اوضاع و اطوار دولتی ایشان
کرد و پیغام داد که قلاع و بقاع میا من دولت خداوندی تصرف شفراده در آمده و امرای این صوب و امرای دانه
بکی خاشیه اخلاص و دولتی او ای او بر دوش اگنزه التماس مینامند که بر شفراده چکر گرفته متوجه بجا پرکه گردیم
لیکن آنچه بخاطر ناض میرسد است که این امر خطیری توجه و التفات پادشاه عظیم الشان صورت نخواهد گرفت

ابن سیم عادل شاه ششم

السنیم روضه دوم
ص ۱۳۷

اگر بخت در جناب و جبر سیده ما بوسیله رحمت دولت خود حمید و جلوه کرد سازد یقین که از سسی و کوشش
الطرفت و این طرف صورتی بر وفق مشیت نای خاطر از تنق سماچره خواهد نمود و ستمزاده اسمعیل مالک تحت و تنق
خواهد کرد و دستگرد و سما با حسن وجه خدمت بجای آورده قلعه سولاپور و شاه درگت و دیگر پرکانات سرحد بلارنا
انحد و رجوع خواهد کرده بنا بر آنکه عین الملک است در جناب عهد نامه شتلمر موافق آئیده شدیده بهر اشرف
و تنگ خود چهار عریضه خواستاده بود و در جمیع بلاد نشاء حقوق سابق و عهد و موافق پوشش مشکله را نابود تصور کرده
منعند امانت و امید داشت و سپرده و بارگاه از احمد نگر بیرون فرستاده با حضار سپاه فرما نداده از مضمون این
بیت غافل و ذایل شده نظم کسرت به است که معقول نگناید پیوند بخا بدار سر رشته
تا کجند اردو عین الملک از اسطاع این جزیر بر جود بالیده او نیز باستعداد سفر آخرت مشغول کشت و لشکر
چون که در پای قلعه بکلوان بده الیاسخان بود طلب کرده آن سب طرفه در حسیع مالک عدالت پناه پدید آید
چنانکه در میان او ان گفتار طیب با این اجبار شنیده قلعه چند کوفی را که علی عادل شاه گرفت بود باز ایشان در آن قوا
متصرف شدند و پای از اندازد بیرون نهاده ولایت نیجا پور را نیز فراموشت رسانیدند و الیاسخان که محاصره قلعه
بکلوان مشغول بود از عدم تهو با آنکه او نیز بطریق دیگران با مخالفان دولت قاهره بودی آنکه امرای مخالف مستوجب
اتحصار شوند یا حکمی از پادشاه سر بر اعلی لطلب اوصافه کرده دست از محاصره باز داشته از پای تسلیم برخاست
و بصورت بیدلان برستان و لرزان کوچ بر کوه چیب پور آمده حسیع خلاف را در بحر اضطراب انداخت
چنانچه صغیر و کبیر و وضع و شریف بهم بر آمده نزدیک بود که هجوم عام شده در تنگگاه قله عظیم حادث کرد
که ناگاه سطوت و صولت شهنشاه بهرام شوکت چهره از باب قله را بطیایچه تا دیب لواخته در ساعت
تشکیل قله آن ماده فساد داده الیاسخان و حاجی محمد رو میخان را که بمواضت اعدا متمم بودند از منصب امارت
معزول ساخت و جهت سیاست و عبرت که پادشاه از اذن آن گزیری نیست در زندانی تاریک تر از دل محزون
و تنگ تر از دایره نون مقید گردانید و همان روز فرامین طلب با حضار امر با طرافت و انکاس و لایا تروا
پس از آنکه زمانی فوج لشکر ماند بهر اخراج شهر و کشور پوشش و خروش آمده روی بدر کاهش آوردند و از میان